

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

جمع‌بندی بحث تا اینجا این شد که ما کلام شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) را بیان کردیم و بعد از آن سه اشکال از مرحوم آخوند خراسانی بر مرحوم شیخ ذکر کردیم که در میان این سه اشکال گفتیم به نظر ما اشکال اول وارد نیست و آن را جواب دادیم.

اما اشکال دوم و سوم را تا اینجا پذیرفتیم و بعد منتقل شدیم به کلام مرحوم نائینی، ایشان مجموعاً دو ایراد بر مرحوم شیخ انصاری دارد، ایراد دوم نائینی همان ایراد سومی است که مرحوم آخوند دارد و اشکال جدیدی نیست، آنچه که اشکال جدید است همین ایراد اول مرحوم محقق نائینی است که توضیحش را دیروز گفتیم و اجمالش این است که نائینی در مقابل شیخ می‌فرماید این کبرای کلی که احکام عقلیه از حیث مناط و ملاک همیشه مبین هستند را قبول ندارم.

این مسئله که احکام عقلیه در آن اجمال و اجمال راه ندارد و از حیث مناط و ملاک مبین هستند به عنوان اساس استدلال شیخ است و بر اساس آن مرحوم شیخ فرموده است استصحاب در احکام عقلیه و شرعیه مستنده به عقلیه جریان ندارد، نائینی می‌گوید ما این اساس را قبول نداریم.

دیدگاه امام خمینی

امام رضوان الله تعالی علیه هم در آن رساله استصحاب که به قلم شریف خودشان نوشتند^[1] ابتدا سعی دارد به این اشکال مرحوم نائینی جواب بدهد بعد در آخر جوابشان یک «فتأمل» می‌آورند و خودشان در حاشیه کتابشان وجه تأمل را بیان کردند و در نهایت اشکال مرحوم نائینی را پذیرفته اند. یعنی امام هم مثل مرحوم نائینی با شیخ مخالفت می‌کند می‌گوید ما احکام عقلیه‌ای داریم که مناط و موضوع آن روشن و مبین نباشد، می‌پذیرند که اجمال و اجمال در ملاکات احکام عقلیه راه دارد.

اما اشکالی که مرحوم امام به مرحوم نائینی می‌کنند چیست؟ می‌فرمایند کار عقل تجرید و تجزئه است، عقل می‌آید این موضوع مرکب «الکذب إذا كان ضاراً و غیر نافع للکاذب» این را تجزیه و تحلیل می‌کند و می‌گوید یا هر دوی اینها جزء الماک‌اند یا یکی از اینها عنوان ملاک را دارد و دیگری ندارد. عقل بعد از آنکه تجزیه و تحلیل کرد می‌گوید این دو جزء یا هر دو علیت در ملاک دارند یا یکی از این دو علت تامه و ملاک تام است و دیگری ملاک نیست.

اما بعد از تحلیل و تجزیه دیگر معنا ندارد بگوید من هنوز نمی‌دانم آیا این ضار بودن، غیر نافع بودن اصلاً دخالت دارد یا نه؟ اگر دخالت دارد به عنوان علت تامه است یا ناقصه؟ بعبارۀ آخری در اشکال به مرحوم نائینی می‌فرماید گویا شما فراموش کردید که کار قوه‌ی عاقله چیست؟ کار قوه‌ی عاقله تحلیل و تجزیه است و کارش بیان این است که بگوید این جزء این مقدار تأثیر دارد و

این جزء دیگر این مقدار تأثیر دارد! یا بگوید این ملاک تأثیر دارد و آن ندارد، کار قوه‌ی عاقله چنین امری است. اگر بگوئیم یک قوه‌ای داریم که نمی‌تواند درک کند که آیا این ملاک هست یا نیست؟ اصلاً نمی‌توان آن را قوه‌ی عاقله نامید.

لذا در این بیان می‌فرمایند فرمایش مرحوم نائینی درست نیست، بعد عرض کردم یک فتاوی می‌آورند و وجه آن را خودشان بیان می‌کنند حالا به این بیان که می‌فرمایند عقل احاطه‌ی به جمیع ملاکات ندارد یا بر حسب آن تعبیری که در تقریرات در همان تنقیح الاصول جلد چهارم صفحه 14 به بعد آمده «لیس للعقل نورانیة بها یدرك الجميع الحقائق تفصيلاً بما هی علیکم» عقل یک نورانی‌تی که تمام حقایق را به وسیله‌ی آن بفهمد ندارد، بعد شاهد آوردند و می‌فرمایند «و لذلك إختلف ابواب المعقول فی المباحث العقلية و المطالب الكلامية»، می‌فرمایند اگر واقعاً همیشه ملاکات احکام عقلیه روشن باشد دیگر در مباحث عقلیه نباید بین ابواب معقول اختلاف باشد. مثلاً در آنجا بحث می‌کنند که آیا اصالت با وجود است یا ماهیت؟ یک عده‌ای ادله‌ی عقلی می‌آورند که اصالت با وجود است و یک عده ادله‌ی عقلی می‌آورند بر اصالة الماهية.

قاعده‌ای داریم به نام الواحد لا یصدر منه إلا الواحد، آیا این قاعده را عقل می‌پذیرد یا نه؟ اختلافی است، ایشان می‌فرمایند همین که در این قواعد عقلیة اختلاف وجود دارد خود این قرینه است بر اینکه عقل یک قدرتی که همه جا بتواند حقایق را تفصیلاً بفهمد ندارد، لذا می‌فرمایند «فیمکن تصور الاجمال و الابهام فی موضوعات الاحکام العقلية»، روی این بیان می‌توانیم بگوئیم در موضوعات احکام عقلیه اجمال و اجمال راه دارد و در نتیجه با این فتاوی کلام نائینی را می‌پذیرند و اشکال نائینی را بر شیخ وارد می‌دانند.

دیدگاه مختار

حالا تحقیق در مسئله چیست؟ ما هنوز به نتیجه‌ی نهایی بحث نرسیدیم ولی چون این یکی از اساسی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین نکات در این بحث است، همیشه من خدمت شما تأکید کردم که در هر بحثی ببینید آن بزنگاه اصلی بحث چیست؟ کجا باید فکر خودمان را بیشتر متمرکز کنیم، یعنی آنجاهایی که اگر آن را حل کنید نتیجه قهراً برای شما روشن می‌شود، اینجا آیا بالآخره حق با مرحوم شیخ است یا حق با مرحوم نائینی و مرحوم امام است؟

به نظر ما حق با مرحوم شیخ است، دقت بفرمائید که شیخ ادعا نمی‌کند که عقل یک نورانی‌تی دارد که جمیع حقایق را درک می‌کند اصلاً شیخ چنین ادعایی ندارد، یک عبارتی را در تنقیح الاصول در ادامه‌ی همین مطلب دارد و من هم خیلی بعید می‌دانم که امام این عبارت را به شیخ نسبت داده باشد اما اینجا دارد: «و بالجملة ما أفاده الشيخ من دعوى إدراك العقل جميع مناطات حکمه و ملاکاته و قیود موضوع حکمه مفصلاً و مبیناً و مع عدمه لایحکم بحکم محل تأمل و اشکال» شیخ آنچه که از مجموع عبارتش فهمیده می‌شود دو مطلب است:

یک مطلب می‌گوید در مواردی که عقل حکمی دارد ملاکش روشن است. این غیر از این است که بگوئیم شیخ ادعا می‌کند عقل جمیع موارد را می‌تواند پیدا کند! نه شیخ ادعا کرده و نه شخص دیگری چنین ادعایی کرده، حتی آنهایی که دین را قبول ندارند، شریعت را قبول ندارند، وحی را قبول ندارند، اگر از ایشان بپرسیم عقل جمیع ملاکات را درک می‌کند؟ می‌گویند نه. ولی بحث این است که شیخ می‌فرماید در آن دایره‌ای که عقل ادراک می‌کند ما ادعایمان این است که آنجا موضوعش مبین و مشخص است، آنجا ملاکش مشخص است.

حکم عقل حکمی است که عند الجميع ثابت است، شما الان پیش یک نفر بروید در یک نقطه بگوئید که العدل حسن شما در آن تردید دارید؟ نه، در الظلم قبیح تردید دارید؟ می‌گوید نه، یعنی حکم عقل حکمی است که عقل بما هو حکم صحیح این حکم را می‌کند، دیگر بین مسلمان و غیر مسلمان، ایرانی و غیر ایرانی، زن و مرد فرق نمی‌کند! چون خود عقل این حکم را می‌کند، نمی‌توانیم به نقطه‌ی دیگری از دنیا برویم و بگوئیم آنها هم می‌گویند ما الظلم قبیح را قبول نداریم. ادعای شخص این است که در

مواردی که عقل حکم می‌کند و این حکمش مسلّم است. به امام می‌خواهیم متواضعانه عرض کنیم که بحث ما در آن احکام مسلّم عقلی است، سؤال شیخ این است که آیا در احکام مسلمۀ عقلیه جایی دارید که ملاکش روشن نباشد؟ در احکام مسلمۀ عقلیه جایی دارید که ملاکش عنوان قدر متیقّن باشد؟ خیر.

پس آن چه مرحوم نائینی بیان کرده تصویر ندارد. اینکه ما فرض کنیم یک حکم واقعی موضوع و مناطش از باب قدر متیقّن است، فرضی است که واقع ندارد، این خلط بین احکام عقلاییه و عقلیه است.

آیا بین عقل و عقلا در احکام اختلاف است یا نه؟ یکی از فرق‌هایی که قائلین به اختلاف بین احکام عقلیه و عقلائیۀ می‌توانند بگویند همین است، عقلا به ملاک قدر متیقّن می‌توانند حکم کنند و مانعی ندارد، عقلا می‌توانند بگویند اگر مثلاً این سه تا قید بود یقیناً ما این حکم را داریم، ولی اگر یکی تغییر پیدا کند ما این حکم را نداریم یا معلوم نیست داشته باشیم. احکام عقلا می‌شود به ملاک قدر متیقّن باشد ولی عقل نمی‌شود و لعلّ که اینجا خلط بین احکام عقلیه و عقلائیۀ شده است.

شما خودتان روی این قضیه فکر کنید که آیا جایی را داریم که یک حکم عقلی باشد، مسلّم هم باشد، یعنی همه این حکم عقلی را قبول داشته باشند ولی ملاکش مبین نباشد؟!

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] از امام خمینی در اصول چهار تقریر چاپ و منتشر شده و تقریرات دیگری هم هست که چاپ نشده است؛ (1) تهذیب الاصول (2) تنقیح الاصول (3) جواهر الاصول و (4) معتمد الاصول است. در میان این چهار تقریر فقط تنقیح الاصول بحث استصحاب را دارد. البته امام استصحاب را به قلم خودشان هم نوشته‌اند.